

رساله ملا جامی در وحدت وجود

بسم الله الرحمن الرحيم

در بیان بعضی از اشارات میان اهل ذوق و تصوف - بر عارف خبیر مستور نماند که وجود را بدو معنی اطلاق کنند یکی بمعنی حصول و شدن و این وصفی است اعتباری که عقل آنرا فرامیگیرد از موجودات و دیگر بمعنی حقیقت و ذات هستی و اینست نه عارض چیز است و نه معروض و وجود را بسا بمعنی عین واجب میگویند و آن وجود عرضی از جمله آثار این وجود حقیقی است و حق تعالی را که موجود میگویند باین جهت است که عین ذات وجود است و باقی اشیاء را که موجود میگویند باعتبار آنست که بر تو آن وجود حقیقی برایشان تافتنه است همچنانکه آبر که در آفتاب نهند و گرم شود آنرا مشمس گویند یعنی گرم شده به برتو شمس پس موجود حقیقی اوست تعالی شأنه و ممکنات موجود اعتباری اند و حقائق ممکنات صورتهای علمیه حقیقت یعنی سبحانه و تعالی را علم بذات متعالیه خود باعتبار صفات حاصلست پس علم او بذات او باعتبار هر یک صفت حقیقت یک ممکن است از ممکنات و این صفات را شئون ذاتیه خوانند و شئون ذاتیه عبارتست از نسبتهایی که در ذات مندرجست اما نه چون اندراج آب در کوزه یا اندراج یک در دوسه بلکه همچو اندراج لازم در ملزوم مثل نصف بودن و ثلث بودن و ربع بودن در واحد عددی پیش از آنکه جزء دو سه و چهار شود یعنی عدد یک را که چون ملاحظه کنیم قبل از آنکه جزء دو سه شود نصف دو بودن در او مندرجست پس آن نسب که در شئون ذاتیه است اینچنین اندراجی دارد و حقائق ممکنات این نسب اند و وجود این حقائق عبارتست از ظهور وجود حق تعالی در حقائق ایشان (اشیاء - نسخه ب) باین معنی که چون شرائط وجود ممکن متعلق شود آنرا نسبتی خاص با وجود حقیقی حاصل شود که کیفیت آن نسبت معلوم نیست و بجهت تفهیم تمثیلی گفته اند که حقائق ممکنات که نسبت بوجودی یابند مثل عروض صورتست مرآتینه را که بحسب حس و خیالی نماید که صورت عارض آینه شده باشد اما چون رجوع بمقل کند داند که عارض آینه نیست و نه بر سطح آینه قائمست و نه در میان آینه در آمده بلکه نسبتی خاص با آینه یافته که سبب نمایندگی آینه شود مرآت صورت را همچنین حقائق ممکنات را نسبتی خاص

با وجود حقیقی حاصل شده که سبب نمایندگی وجود شده مر این حقائق را همچنانکه از نمایندگی حقائق ممکنات و زوال آن نمایندگی هیچ تغییر در وجود نمیشود و نه المثل الاعلی و این وجود محیط است بجمیع ذرات موجودات و همچنانکه نور آنها را از تأییدن بر مطهرات کمالی حاصل نمیشود و از تأییدن بر نجاست نقصانی نمیرسد کذلک احاطه وجود مرجع اشیاء را از تأییدن موجب ذمال و سبب نقصان نمیشود و هیچ معذوری (مغطوری) لازم نیآید و الله بکاشفی محیط و نسبت فیض وجود حقیقی با آن صورت علمیه که از تأییدن حقائق ممکناتند چون نسبت روح با بدن است که نه نسبت دخولست و نه نسبت خروج و نه نسبت اتصال و نه نسبت انفصال بلکه همین نسبت تأثیر است و بس و چون گفته شد که حقائق ممکنات بوجود حق نمایندگی دارند اینجا توهم آن میشود که وجود ممکنات وجود حق باشد چنانچه در کلام اکابر صوفیه اظهار ایهمنی شده که این وجود وجود حق است و این سخن بحسب ظاهر قبل از تأمل خلاف شریعت مینماید اما اگر تأمل رود موافق شریعت خواهد بود چه مذکور شد در مقدمه که صوفی آنکس است که بر ریاضت بمطلوب رسد و تابع شریعت باشد پس مخالفت شریعت الحاد و زندقه است نه تصوف:

معالمت سعدی که راه صفا توان رفت جز در پی مصطفی

بدانکه منتقل شدن نور ماه از آفتابست و ماه بخود نور ندارد و نور از آفتاب بوی فائض میشود نه بآن معنی که نور منفصل میشود از آفتاب به ماه یا منقسم میشود بلکه آفتاب بحال خود است و هیچ تغییری و تبدیل باو راه نیانته و بنور خود روشن است و روشنی ماه از برتو اوست و روشنی ماه عین روشنی آفتابست اما روشنی آفتاب عین روشنی ماه نیست همچنین حقیقی بوجودی که عین ذات اوست موجود است و وجود ممکنات برتو وجود اوست پس اینک گفته اند **حک** ممکنات موجودند بوجود حق همین معنی دارد که گویند ماه روشنت بنور آفتاب و این بدان سبب است که وجود امریست لطیف و بسیط که قبول قسمت نمیکند پس نمیتواند بود که وجود دو قسم باشد یکی وجود واجب و یکی وجود ممکن و هر یک بذات خود منفرد باشد و نمیتواند بود که هر دو یک وجود باشند یعنی واجب و ممکن هر دو یک وجود موجود باشند تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً پس واجب تعالی موجود است بوجود حقیقی منفرد بسیط که عین ذات اوست و ممکن موجود است به برتو آن وجود همچنانکه نور روشنت بر روشنی که عین ذات اوست و باقی اشیاء روشنند به برتو او چنانکه گفته اند.

جان مغز حقیقت است و تن پوست بین در کسوت روح صورت دوست بین
هر چیز که او نشان هستی دارد با برتو نور اوست یا اوست بین
در اشارت بوحدت وجود و کثرت اطوار او در نمود پوشیده نماند که

چون فطن صاحب بصیرت نظر در وجود ممکنات می نماید و فکر صاحب بکار درمیاید می بیند که وجود ممکنات حکم امواج دارد بر بصر یا حجابست بر آب مثلا چون ابتدا نظر کند بحال زبد و بحال عمرو ایشانرا دو ذات غیر یکدیگر بیند هر یک موجود بوجود خاص خود که بهیچ وجه ایشان را در نظر حس اتحاد نباشد و باز چون ملاحظه کند بیند که این زبدو عمرو در انسانیت متحدند و در حقیقت متحدند و در مراتب بسیار مثل مرتبه هیولانی عناصر و هیولانی کل و طبیعت و مراتب نفوس و عقول و غیرها ایشان را اتحاد حاصل است و این معانی که ایشان را هارض شده سبب بعضی عوارض است مثل درازی زبدو کوتاهی عمرو و سفید رنگی این و فراخ چشمی آن دیگر و امثال این امور که هیچ حقیقتی ندارند که موجب مغایرت ذاتی و ذوات مغایرات اشخاص میشود و اما نزد بصیرت تمام افراد انسان بلکه تمام عالم یک شخص است در نظر موجد زیرا که چون ملاحظه رود میان افراد موجودات مغایرت بهیچ امور است و اینجاست که حکماء معتقدین گفته اند که عالم عبارتست از اعراض مجتمعه در عین واحد پس چون طالب صادق باین نظر سوی عالم ننگرد بیند که در وجود است هیچ ذاتی الا ذات حق و این ممکنات بوجود حق قائمند و نمایان و بجهت اینمتمنی تشبیلی نموده اند بوجود دایره از آتش که قائم است بوجود شعله جواهره زیرا که چون فنیله را آتش زند و آنرا بدور در آورند از روی شتاب و سرعت بواسطه دور حرکت آن فنیله دائره می از آتش در نظر موجود نماید دورا اما در نزد بصیرت هیچ دائره می از آتش موجود نیست و آنچه مینماید سر همان فنیله است. همچنین این موجودات ذرات موجوده مینمایند بغیض وجود حق تعالی که اگر یک طرفه لعین از فیض باز ایستد تمام موجودات ممدوم شوند و این تشبیلی است بغایت روشن و دیگر گفته اند که هر گاه از دور تشابلی نمایان باشد جایی از او در نظر سنک مینماید و جای دیگر درختی و جایی دیگر آدمی و هر چند که دورتر است طوری دیگر مینماید و چون پاره می نزدیکتر شود طوری دیگر همچنین در هر مرتبه از مراتب مسافت طوری دیگر می نماید تا آنگاه که باو رسیدند می یابند که آن همه نمود هسا در نظر حس بوده و آنچه هست نه آن بوده است که نموده است بلکه چیزی دیگر است همچنین این موجودات در نظر عقل ذرات متعقنه موجود مینمایند و هر چند که سالک بر ریاضت و فکر و ذکر و مراقبت خود را بعبقیه این موجودات نزدیکتر سازد بیند که اینها در اول ذرات موجوده مینمودند همین نمودی بوده است و در هر مرتبه بصورتی معینه که چون از آن مرتبه سالک در گذرد آن نمود از نظرش بر خیزد چنانچه در تشبیل گفته شد و مراد از موجود نبودن ممکنات آنست که این اشیاء ذرات مستقله متعقنه در وجود ایستند بلکه حقائق اینها صور علمی حقیقت چنانچه در فصل دوم گذشت و چون ممکنات ذرات نباشند پس خود قائم نباشند چنانچه شیخ نظامی علیه الرحمه گفته :

زیر نشین علمت کائنات ما بتو قائم چو تو قائم بذات
 و اینکه اشیاء در نظر عقل ذوات مستقله مینماید اثر وجود حقیقت که
 اشیاء را چنین استقلال بخشیده و در این هنگام که سالک، صاحب این نظر شد در
 دیده بصیرتش جز حق نمی نماند و این نظر را بدلائل عقلی و نقلی نیز حاصل
 مینوان نمود بشرط استقامت فطرت چه پیش این طائفه مقرر است که اصل اینکار
 فطرتست که آنرا در اوقات مادر زاد گویند و آنچه ایشانرا بیک لحظه بواسطه فطرت
 حاصل میشود بهزار سال از دلائل عقلی بهم نمیرسد مثل اکثر افراد انسانرا تجربه
 این حالت حاصل شده خواهد بود که غافل و فارغ نشسته گاه بی علم و اراده او
 را حالتی بدل میرسد که دفعتاً بی اختیار بر زبانش اسم الله یا کلمه توحید یا نام
 یکی از انبیاء و ائمه هدی جاری میشود بحسب مناسبت آن حالت پس اگر صاحب
 فطرت سلیبه است نظر بورود آنحالت میکند که چه بود و از کجا بدل رسید
 و چون بر زبان جاری شد بی اختیار و از این نظر او را حالتی بهم میرسد و
 اسرار بر او ظاهر میشود که هرگز بدلائل عقلی راه بدان نتوان برد و صیغه الله
 عبارت از این نظر است که از روی فطرت برخاسته چه در اینحالت که لفظ الله
 بی اختیار بر زبان جاری میشود بواسطه آنحالت که بدل رسیده البته دل را توجیهی
 حاصل میشود بسوی حقیقی منزله از جمیع تعین (تمینات. ظاهراً) وجهات اعتبارات
 و نسب و این توجه از جمله نفیحات الهیه است که بدل میرسد چنانچه حضرت
 پیغمبر فرمود که الا ان الله فی ایام دهر کم من نفیحات الاقنم رضوا لها یعنی آگاه
 باشید که بدرستی و تعقیب که خدای را در ایام حیوة و بقی شایان نفیحات است آگاه
 باشید و آنرا به پیش باز روید و در یابید و نگذارید که بغفلت از شما بگذرد و از جمله نفیحات
 الهیه است که ظر باحاطه وجود اندازد که یکدوره از ذرات موجودات خواه جواهر
 و خواه اعراض و خواه زمان و خواه مکان و خواه آنچه بخوال و وهم میرسد و خواه
 نمیرسد از احاطه او خالی نیست. بسا بصفهت جمال و رحمت چون اشیاء حسنه یا
 بصفهت جلال و قهر چون اشیاء غیر حسنه زیرا که جمیع اسماء الهی همیشه در کارند
 و همچنانکه اسم الجلیل در کار است اسم الجلیل نیز در کار است بی هیچ تفاوتی
 پس از احاطه وجود هیچ ذره از موجودات خالی نباشد و نظر باین احاطه اشیاء
 متحد شوند و در نظر بصیرت و سالک حقیقت این اتحاد را و نسبت وجود را
 تشبیهات نموده اند و آنچه از همه روشنتر و تمامتر و فزاینده مندتر است
 آورده شود.

مخفی نماند که در نظر شهود سالک موحد تمام وجود مثل یک شخص
 نماید که انلاک و عناصر و موالید اعضای آنشخص باشد و ملائکه و نفوس انسانی
 حواس و قوتهای آنشخص باشد و فیض وجود حق تعالی روح آن شخص باشد و
 ازل الازال و ابد الابد مدت زندگی آنشخص باشد و چنانچه بدن بروح زنده
 و باقی است و تریبیت از او می باید نسبت این شخص عالم با فیض وجود حق تعالی

اینست که بدو زنده و باقی است و از او بتربیت می یساید و بهیچوجه میان روح و بدن این نسبتها که میان باقی اجزاء بدن وقوی و حواس میباشد نیست و از این بهتر تشبیلی نیست در باب توحید و الله الشئ الاعلی و اگر طالب خیر بفطرت سلیم خود تأمل در این مثال نماید بسی از اسرار دریابد و اگر مراقب این معنی شود و همیشه نگهبانی آن نماید بسیار بسیار بمقصود نزدیک شود و بجهت اتمام و فایده اش تشبیلی گوئیم که این نظر دو جهت دارد و هر جهتی را حکمی است صحیح و متحقق و حکم وحدت بر او ثابت و جسامی و آثار وحدت بر آن مرتب است و بسا وجود کثرت اعضاء و اجزاء بنیر از وحدت شخصی در نظر نمی آید و آثار جمع و اجمال گویند دوم نظر تفصیلی در تمام اعضاء و جوارح و آلات وقوی و در اینترتبه احکام متعدده و متفاره بر او یابت میشود و بر آن احکام آثار مرتب میگردد مثلا بعضی اعضاء را خوب میدانند مثل سر و دست و موی و چشم و ابرو و امثال اینها و بعضی را قبیح میدانند مثل قبل و دبر و موی قبل و زیادتی ناخن و امثال اینها و از هر عضو باعتبار بزرگی و کوچکی و راستی و کجی اثری بر او مرتب است چنانچه در علم قیافه مقرر شده و هر یک حکم خاص و نسبت خاصی دارد و ظاهر بدن حکمی دارد و باطن بدن حکمی دیگر مثلا خون که در باطن بدنست مانع صحت نماز نیست و چون بظاهر آمد ممانع است و از این قسم احکام بینهایت در این نظر ثابت است و این مرتبه را فرق و تفصیل گویند و شکی نیست در آنکه در نظر اجمال این احکام و آثار نیست اما هر یک از این آثار و احکام در مرتبه خود صحیح و متحققند و مجموع آن هستند و منافات با آن وحدت شخصی اجمالی ندارد کذلک در مرتبه اتحاد اشیاء تمام تکلیفات شرعی و احکام و آثار عرفیه از عدالت و سیاست و لطف و قهر و عطا و منع با کثرت و بسیاری آن همه صحیح و متحققند و در تحت آن وحدت مندرجند و منافات بتوحید ندارند پس سالك هه احکام و آثار و آداب شرعیه و همه رسوم و عادات عرفیه را صحیح و ثابت میدانند و بسا وجود کثرت آن تفصیلی وحدت جمعی را همیشه در نظر دارد و میگوید که جهان چون خط و خال و چشم و ابروست که هر چیزی بجای خویش نیکو است پس بنا بر این با جمیع اشیاء و ذرات موجودات با کمال اتحاد بر می آید و همه را با خود میدانند و خود را عین همه میدانند و میبینند و کسل واحد را در مرتبه خود باز میدانند چنانچه شخص انسانی همچنانکه سر خود را دوست میدارد و از خود میدانند پای خود را نیز دوست میدارد و از خود میداند اما هر یک را در مرتبه خود میرساند که باو مناسب است پس دستار بر سر میبندد نه بر پای و کفش را در پای میکنند نه در سر بلکه پای و سر هر دو در مرتبه نسبت با او متحدند اما حفظ مراتب و احکام است که اگر این حفظ نکنند و مرتبه

هر يك را نگاه ندارد از مرتبه السائت بسى بهره ماند و اينجا اسرار بسيار
مدرجست همچنين سالك همه چيز را دوست ميدارد از آنچه است كه همه يكي است
وازيكي است چنانچه شيخ سمدى تايه الرحمه فرمايد :

بجهان خرم از آنم كه جهان خرم از اوست

• عاشقم بر همه عالم كه همه عالم از اوست

و اين بسيار نادر است كه كسى بريك عضو محبوب عاشق شود بلكه عاشق بر
همه تمامي محبوب عاشق است اما هر عضوي را در مرتبه خود دوست ميدارد تا
تا توحيدش تمام و كامل باشد پس سالك تمام احكام شرعيه از امر و نهي بجاي آورد
و حدود شرعيه و اجاري ميدارد تا توحيدش تمام و كامل باشد و همچنانچه اول مرتبه
شخص در نظر درميايد و بعد از آن تفصيل اعضايش ملحوظ ميشود سالك را نيز
هميشه اول وحدت در نظر مي آيد و بعد از آن باحكام كثرت بساز ميگردد چنانچه
صاحب گلشن راز مي فرمايد: محقق را كه وحدت در شهود است نخستين نظره بر نور وجود
است. و چون اول وجود را مي بيند و بعد از آن موجودات را بنور وجود مي بيند پس ميگويد
كه لا اله الا الله باين معني كه لا موجود الا الله اينجا وحدت تمام ميشود و شاهد
قل الله ثم درهم پرده خفا از روي تحقق برميدارد و بزبان حال هائينقال ميسرايد كه :

هر چه خواهی بگویی با ما تو

ليس مافی الوجود الا هو

بايان

(احتكار)

امام جعفر صادق از پيغمبر روايت كرد:
خوار بار را كسى احتكار نميكند مگر خطاكار.

فروشنده بروزي ميرسد ولي معتكر ملعون ميشود.

وقتي مسلمانان به تنگي آذوقه دچار شده اند نزد پيغمبر آمدند و گفتند از
خوردني چيزي نماند جز مقدار يكيه فلان دارد، بدو فرما كه بفروشد بغير ويرا
بخواست و پس از ستايش خداوند و شرح واقعه فرمود آنچه داري بيرون بيارو
بدلخواه خويش بفروش و اندوخته نكن.

وقتي پيغمبر بدسته از معتكرين بر خورد، فرمود تا اندوخته هاي آنهاست
را بيازاد و ميدهاي عنوي آوردند كه همه بيبنند ولي نرخی نگذارد بدو گفتند نرخی را
معلوم فرماي خشكين شد و فرمود آن با من نيست بلكه خدا نرخی را بالا و با اين ميبرد.
پيغمبر به كيم بن خرام كه خوار بار مدینه را يگجا می خرید فرمود: ميادا احتكار كني.
(استيصار ج ۲ صفحه ۶۳)